

فصلنامه راهبرد سیاسی  
سال سوم، شماره ۱۰، پاییز ۱۳۹۸  
صفحات: ۶۳-۹۰  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۲۱؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۰۶/۱۲

## فهم استراتژی دریایی دولت ترامپ در خلیج فارس: مشارکت یا واگذاری مسئولیت؟

دکتر علی باقری دولت آبادی\* / علیرضا تقوی نیا\*\* / حسین فخرائی\*\*\*

### چکیده

با توجه به اهمیت حیاتی خلیج فارس در بحث انرژی جهان، قدرت‌های بزرگ همواره نسبت به حفظ ثبات در این منطقه حساس بوده‌اند. بعد از خروج انگلیس از خلیج فارس در سال ۱۹۷۱ ایالات متحده این نقش را برعهده گرفته است. نقشی که برای ایالات متحده هزینه‌زا نیز بوده است. با روی کار آمدن دونالد ترامپ و انتقادات وی از حضور نظامی در منطقه، این سؤال پیش می‌آید که استراتژی دریایی جدید آمریکا در خلیج فارس چه مؤلفه‌هایی دارد؟ به نظر می‌رسد استراتژی نظامی - دریایی آمریکا در خلیج فارس با توجه به اسناد راهبردی دولت ترامپ و علی‌رغم انتقادات وی، مبتنی بر مشارکت عمیق و حضور گسترده در خلیج فارس می‌باشد و هدف آن تضمین جریان آزاد انرژی و ناتوان‌سازی قدرت دریایی ایران در انسداد تنگه هرمز (مهار ایران) است. در این پژوهش از روش کتابخانه‌ای برای گردآوری داده‌ها و از روش توصیفی تحلیلی برای تبیین داده‌ها استفاده شده است.

### کلید واژه‌ها

خلیج فارس، استراتژی، هژمونی گرای، آمریکا، بازدارندگی.

ab.dolatabadi@gmail.com

\* دانشیار علوم سیاسی دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران (نویسنده مسئول)

\*\* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

\*\*\* دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران

## مقدمه

خلیج فارس در دوره‌های مختلف تاریخی، همواره مورد توجه قدرت‌های بزرگ بوده است. این حضور بیش از هر چیز به موقعیت ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک خلیج فارس باز می‌گردد. کشورهای منطقه خلیج فارس تقریباً نیمی از ذخایر نفت و ۴۰ درصد از ذخایر گاز جهان را در اختیار دارند (BP Statistical Review of World Energy, 2018) و روزانه بیش از ۱۸,۵ میلیون بشکه نفت از تنگه هرمز عبور می‌کند (EIA World Oil Transit Chokepoints 2018). خلیج فارس بی‌تردید بزرگترین و مهمترین انبار انرژی جهان محسوب می‌شود. این موفقیت برای دهه‌های طولانی در قرن آینده دوام خواهد داشت (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۳: ۱۳۸). دست یافتن به برتری نظامی و استراتژیک در خلیج فارس که راه ورود به بخشی از آب‌های آزاد جهان و محل عمده ترانزیت نفت است در رأس استراتژی دریایی دولت‌های بزرگ است و اینها نشان از ضرورت تأمین امنیت تجارت دریایی در خلیج فارس می‌باشد (پیری سارمانلو، ۱۳۹۴: ۴).

از جنگ دوم جهانی و به ویژه در طول سه دهه گذشته پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، خلیج فارس همواره از اهمیت حیاتی برای منافع آمریکا به عنوان قدرت هژمون جهانی برخوردار بوده است. سیاست سد نفوذ شوروی، حفاظت از کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس در برابر امواج انقلاب اسلامی و تأمین امنیت جریان انرژی و خطوط کشتیرانی، دلایلی هستند که همواره در تئوری و عمل سیاست خارجی ایالات متحده در قبال این منطقه استراتژیک باز تولید شده است. (Elkind, 2010: 122) از این رو حضور نظامی و استقرار نیروهای آمریکایی در این منطقه برای دولت‌های آمریکایی به اصلی غیرقابل انکار تبدیل شده است.

با پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات 2016 و انتقادات تند وی از حضور پرهزینه در خاورمیانه گمانه‌زنی‌ها درباره نوع استراتژی وی در خاورمیانه و خلیج فارس شروع شد. ترامپ در آوریل 2018 گفت: «کشورهایی در منطقه قرار دارند که بسیار ثروتمند هستند اما اگر کمک ما نبود، حتی یک هفته هم دوام نمی‌آوردند، آنها باید برای اتفاقاتی که می‌افتد هزینه بپردازند، ایالات متحده با ناخرسندی در خاورمیانه هست، من مسئولیت آن را قبول نمی‌کنم، خیلی شرمنده خواهم بود که هفت هزار میلیارد دلار در خاورمیانه هزینه شده است اما وقتی که می‌خواهم دیوار یا مدرسه بسازم، بگویند که پول نداریم. آنها باید سربازانشان را وارد عرصه

کنند. ما بخش بزرگی از نیروهایمان را به کشور باز خواهیم گرداند، ولی باید مسیر نظامی را ببندیم وگرنه ایران به سرعت خلاء حضور ما را پر خواهد کرد» (Associated Press, April 25, 2018).

بر این مبنا سؤال پژوهش این است که استراتژی جدید نظامی - دریایی آمریکا در خلیج فارس بر چه مبانی استوار است، در پاسخ می‌توان این فرضیه را مطرح نمود که به نظر می‌رسد استراتژی نظامی - دریایی آمریکا در خلیج فارس علی‌رغم انتقادات عوام‌گرایانه ترامپ بر تداوم حضور سنگین پیشین و مشارکت عمیق در منطقه استوار است که این نوع راهبرد بر ناتوان سازی قدرت دریایی ایران در انسداد تنگه هرمز و نظارت مستمر بر تحرکات آن بنا گردیده است.

### پیشینه پژوهش

پژوهش‌های بسیاری در زمینه استراتژی آمریکا در خلیج فارس صورت گرفته است؛ برخی از این پژوهش‌ها تلاش نموده‌اند استراتژی دولت‌های مختلف آمریکا در طول تاریخ را ارزیابی کنند. سامی حجاز (2002) در کتاب خود به دوران مختلف حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس و استراتژی دولت‌های مختلف تا پیش از حمله به عراق پرداخته است. بیچرانلویی (۱۳۸۴) به استراتژی حضور آمریکا در خلیج فارس بعد از جنگ سرد پرداخته و معتقد است حضور آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر به دلیل حمایت از اسرائیل، مهار ایران و کنترل نفت در این منطقه افزایش یافته است. حسینی (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «الگوی مداخلات سیاسی - نظامی ایالات متحده در خلیج فارس» به راهبردهای آمریکا از زمان خروج انگلیس تا دوره اوباما پرداخته و معتقد است اوباما با ترکیبی از سنت ویلسونیسیم و عملگرایی به بازسازی چهره مخدوش شده آمریکا از طریق قدرت هوشمند و احیای رهبری آمریکا از طریق ظرفیت نهادهای بین‌المللی و ائتلاف‌های منطقه‌ای و جهانی پرداخته است.

دسته‌ای دیگر از پژوهش‌ها، اولویت‌های مندرج در استراتژی آمریکا را محور بحث قرار داده‌اند، نظیر تروریسم، مهار ایران، نفت و جریان انرژی. به عقیده حمایتیان (۱۳۹۴) حادثه یازده سپتامبر، به عنوان یکی از نقاط عطف سیاست بین‌الملل، باعث شده موضوع مبارزه با تروریسم به یکی از راهبردهای اساسی سیاست خارجی آمریکا، به ویژه در منطقه خلیج فارس، تبدیل

شود. حیدری (۱۳۹۳) نیز تلاش کرده است به موضوع مهار موشکی ایران در استراتژی نظامی آمریکا بپردازد.

در حالی که برخی چون موسوی شفایی (۱۳۸۵) و شیرازی (۱۳۸۶) بر اهمیت نقش راهبردی منابع انرژی خلیج فارس در اقتصاد جهانی و افزایش وابستگی آمریکا به این منابع در آینده به عنوان یک متغیر مهم در شکل‌دهی به سیاست خارجی این کشور تأکید می‌کنند، زیباکلام و عرب عامری (۱۳۹۳) به کاسته شدن از اهمیت منابع نفت و گاز خلیج فارس در پرتو ورود منابع شیل به بازارهای جهانی و تأثیرات آن در تقویت امنیت انرژی ایالات متحده و اثرات آن بر سیاست خارجی این کشور در رابطه با این منطقه و سایر مناطق می‌پردازند. همچنانکه مرور آثار فوق نشان می‌دهد درخصوص استراتژی نظامی ترامپ در خلیج فارس هنوز هیچ اثر مستقلی به فارسی تولید نشده است. حال آنکه پرداختن به این موضوع هم در محافل علمی و هم اجرایی امری ضروری به نظر می‌رسد و تا زمانی که ما به درک درست و جامعی از استراتژی آمریکا در منطقه ترسیم امکان طراحی استراتژی‌های لازم برای تأمین امنیت ملی را نخواهیم داشت.

### چارچوب نظری؛ ثبات مبتنی بر هژمونی

برای تبیین استراتژی نظامی آمریکا در خلیج فارس از نظریه‌های مختلف می‌توان بهره گرفت. این نظریات از بازدارندگی و واقع‌گرایی شروع و تا ثبات مبتنی بر هژمونی گسترش خواهد یافت. با توجه به اینکه نظریه ثبات مبتنی بر هژمونی دیدگاهی کامل‌تر از اهداف یک ابرقدرت را به دست می‌دهد در اینجا از این نظریه استفاده گردید. رابرت کوهن، جفری بلینی، چارلز کیندلبرگر و رابرت گیلپین از مهمترین واضعین و پیروان این نظریه بر اهمیت هژمونی و نقش آن در تأمین امنیت و نظم جهانی تأکید کرده‌اند. هژمونی با ایجاد یک نظم بین‌المللی قانون-محور، رفاه را ترویج می‌دهد. تجارت آزاد و یکپارچگی مالی را تضمین می‌کند. جلوی بازیگران خاطی را می‌گیرد و.... محققان امنیت بین‌الملل همچون جرج مادلسکی و ارگانسکی ادعاهای منطقی مشابهی مطرح ساخته‌اند. نظریات چرخه طولانی و انتقال قدرت همه بر این فرض استوارند که یک سلسله مراتب روشن قدرت، ثبات را ایجاد می‌کند؛ جنگ و ناامنی زمانی رخ می‌دهد که سلسله مراتب شروع به شکست می‌کند. طبق گفته‌های جفری بلینی و رابرت گیلپین، سیستم بین‌الملل زمانی صلح آمیز و پایدار است که یک دولت برتر بر جهان سیاست

غلبه دارد. انباشت قدرت، محاسبات غلط را بعید و دولت‌ها را از به چالش کشیدن وضعیت فعلی منع می‌کند. همچنین می‌تواند تضمین‌های امنیتی به متحدان خود را توسعه دهد، نیاز آنها به اسلحه را کاهش دهد و معضلات امنیت منطقه‌ای را حل کند. هژمون می‌تواند از زور استفاده کند زمانی که قدرت چالشگری ظهور می‌کند و اگر همسایگان بی‌میل و یا ناتوان از موازنه قدرت هستند می‌تواند مانع ظهور قدرت‌های تجدیدنظر طلب شود. علاوه بر این، قدرت نظامی هژمون می‌تواند کالاهای همگانی و عمومی را فراهم کند نظیر آزادی ناوبری. (Rovner and Talmadge, 2014: 552-3)

مقصود از هژمونی در دیدگاه این نظریه پردازان وضعیتی است که یک دولت به اندازه کافی قدرتمند است و تمایل دارد تا قواعد ضروری روابط بین دولت‌ها را حفظ کند (Keohane and Nye, 1977: 44). کوهن می‌گوید: «سیطره ضروری است چرا که ساختار تهاجمی قدرت به دست کشور واحد موجب ایجاد رژیم‌های بین‌المللی قوی می‌شود، رژیمی که قواعدش نسبتاً دقیق بوده و اطاعت می‌شود» کیندلبرگر نیز می‌گوید «برای اینکه اقتصاد دنیا ثبات داشته باشد، باید یک ثبات‌دهنده باشد، فقط یک ثبات‌دهنده» (Kindleberger, 1973: 305). کیندلبرگر که بیشترین ارتباط را با نظریه ثبات هژمونیک دارد، و به عنوان پدر این نظریه شناخته می‌شود (Milner, 1998: 123) در کتاب «جهان در افسردگی» ادعا می‌کند: «هرج و مرج اقتصادی بین جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم که منجر به افسردگی بزرگ شد، ناشی از فقدان یک رهبر جهانی با یک اقتصاد غالب بود». وی عدم ثبات را در شرایطی که مداخلات کوچک، رکود عظیم را به وجود می‌آورد، تعریف می‌کند. با فرض اینکه بازارها ذاتاً بی‌ثبات هستند و تمایل به راکد و ایستا بودن دارند تنها زمانی بازار ثبات پیدا می‌کند که یک هژمونی مسئولیت حفاظت از یک بازار آزاد برای کالاهای به خطر افتاده را به عهده بگیرد (Kindleberger, 1973: 289-291).

از نظر کوهن هژمون بایستی بر چهار منبع مسلط باشد:

الف: بر مواد خام کنترل داشته باشد؛

ب: بر بازار مسلط باشد؛

ج: بر منابع سرمایه کنترل داشته باشد؛

د: و در کالاهایی که دارای ارزش افزوده بالا می‌باشند مزیت رقابتی داشته باشد؛ (Keohane, 1984: 32)

سوزان استرنج نیز چهار عنصر را لازم می‌داند تا یک کشور موقعیت هژمون یابد:

۱. توانایی تهدید و محافظت از امنیت فیزیکی سایر کشورها با استفاده از سلاح (عنصر امنیتی)؛
۲. توانایی کنترل سیستم جهانی تولید کالا و خدمات (عنصر تولید)؛
۳. توانایی شکل دادن به سرمایه بین‌المللی بازار مالی و اعتباری (عنصر مالی)؛
۴. توانایی هدایت توسعه، انباشت و انتقال دانش (عنصر دانش)؛ (Strange, 1987: 565)

به این ترتیب، مطابق این نظریه قدرت هژمون می‌تواند کالای عمومی، نظم و امنیت را تضمین کند. لذا امنیت و ثبات اقتصادی و سیاسی با قدرت هژمونیک امکان پذیر است (Mohd, 2015: 68). مهاجم نهایت نفوذ و اهتمام خود را برای ایجاد رژیم‌های بین‌المللی به کار می‌برد ولی باید توجه داشت که هدف اولیه قدرت سیطره‌جو همانا حمایت از منافع ملی خود می‌باشد (عسکرخانی، ۱۳۸۱: ۲۰۲). در واقع بر اساس این نظریه آمریکا تا زمانی می‌تواند سرکردگی خود را در جهان حفظ نماید که بر مهمترین منابع خام جهان (نفت و گاز) و بازارها در خاورمیانه تسلط داشته باشد. برای رسیدن به این مقصود نیازمند استراتژی نظامی کارآمد است.

### پیشینه استراتژی نظامی آمریکا در خلیج فارس

رافنر و تالمج (۲۰۱۴) معتقدند موقعیت نیروها در شرایطی که قدرت هژمون یک تعهد سیاسی را به یک منطقه مشخص اعلام کرده است، می‌تواند سه شکل اساسی بپذیرد:

الف) حضور ضعیف: هژمون می‌تواند آنچه را که ما «حضور ضعیف» در منطقه می‌نامیم، حفظ کند. این نیروها به اهداف عملیاتی و نمادین خدمت می‌کنند. در این مورد نیروهای مستقر از توانایی کافی برای مقابله با تجاوز یک رقیب جدی برخوردار نیستند، عملکرد اصلی آنها عملیات هشدار اولیه درباره وقوع تجاوز و حفظ ساختار لجستیکی جهت تقویت در زمان وقوع تجاوز است. (Lilli, 2018: 4)

ب) حضور سنگین: ایجاد یک توانایی دائمی در جهت پاسخ به تجاوز منطقه‌ای تقریباً به محض شروع آن؛ حضور سنگین تلاش می‌کند یک نیروی نظامی هژمونیک منکوب کننده را در منطقه گسترش دهد تا هزینه‌های به چالش کشیدن وضع موجود توسط هر تجاوزگری را غیرقابل قبول کند. این موقعیت به دنبال به دست آوردن تمام مزایای حضور ضعیف و به علاوه یک اثر بازدارنده قوی‌تر است.

ج (فقدان هژمونیک: به معنای عدم حضور قاطع نیروها است؛ انواع محدودیت‌ها یا باورها ممکن است مانع از انجام این کار برای یک قدرت هژمون شوند. فقدان هژمون ممکن است آرایشی از نیروهایی صوری را ایجاد کند که هیچ سود عملیاتی ارائه نمی‌دهند. (Rovner and Talmadge 2014: 554-5).

یوجینیو لیلی نوع چهارمی هم به این تیپولوژی افزوده است: «حضور به طور استثنایی سنگین»؛ بر خلاف سه مورد قبل که به دوره صلح مربوط است، نوع چهارم در وضعیتی مطرح است که قلمرو دولت متخاصم برای مدت مدیدی در اشغال است. (Lilli, 2018: 5) بر اساس این تیپولوژی می‌توان شش دوره از حضور نظامی قدرت هژمون بعد از جنگ جهانی دوم در خلیج فارس شناسایی کرد:

**دوره اول** از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۱؛ حضور ضعیف انگلیس مشخصه این دوره است. در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، بریتانیا تعهد سیاسی خود را به منطقه با حضور نظامی ضعیف با توجه به واقعیت‌های مالی و امپراتوری رو به زوالش ادامه داد. این حضور شامل دارایی‌های دریایی به همراه نیروهای اطلاعاتی و واکنش سریع کوچکی در ساحل بود.

**دوره دوم** از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۹؛ این سال‌ها، دوره فقدان هژمونیک در خلیج فارس است. بعد از خروج انگلیس ایالات متحده تصمیم گرفت که جایگزین انگلیس نشود و به جای آن سیاست «دو ستونی» را دنبال کند: همکاری با عربستان سعودی و ایران و تقویت آنها، به جای استقرار نیروهای آمریکایی در منطقه. (Macris, 2012: 61-74) به غیر از سه کشتی آمریکایی که مدت‌ها در بحرین مستقر بودند. (Gause, 2010: 22) این دوره نشان دهنده یک دوره انتقال از بریتانیا به هژمونی ایالات متحده در خلیج فارس است. (Lilli, 2018: 5)

**دوره سوم**، سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰؛ ویژگی این دوره «حضور ضعیف» است. (Lilli, 2018: 5) حوادث سال ۱۹۷۹ تغییرات بزرگی در خلیج فارس و سیاست ایالات متحده در منطقه به بار آورد. سرنگونی شاه ایران و جایگزینی آن با یک رژیم اسلامی ضد آمریکایی، خط مشی پیشین آمریکا را غیرقابل اجرا ساخت، در واقع، وقوع انقلاب اسلامی در ایران، باعث ظهور بازیگر منطقه‌ای چالشگر در برابر هژمونی و تسلط آمریکا در منطقه شد (واعظی، ۱۳۸۹: ۱۹). انقلاب ایران در کمتر از یک دهه به بحران نفت دوم منجر شد و موجب نگرانی واشنگتن در مورد امنیت منابع نفت خلیج فارس گردید. علاوه بر این، حمله شوروی به افغانستان، ارتش سرخ را در موقعیت خطرناکی قرار داد که منافع حیاتی ایالات متحده را در خلیج فارس تهدید

می‌کرد. این رویدادهای ترکیبی موجب رویکرد جدید ایالات متحده به منطقه شدند (Lilli, 2018: 8).

کارتر این رویکرد جدید را در سخنرانی خود در سال ۱۹۸۰ اعلام کرد. کارتر صراحتاً نیروهای مسلح ایالات متحده را به ثبات خلیج فارس متعهد کرد. دکترین کارتر منجر به ایجاد نیروی مشترک واکنش سریع شد که در دولت رونالد ریگان به یک فرمان دائمی تبدیل گردید. این نیرو در نهایت به ستاد فرماندهی مرکزی ایالات متحده (سنتکام<sup>۱</sup>) تبدیل شد. به طور کلی، رویکرد جدید شامل ایجاد زیرساخت‌های پایه و پیش بینی تجهیزات بود، و به طور دائم نیروهای ایالات متحده در منطقه را مستقر نمی‌کرد. (Gholz and Press 2010) یکی از موقعیت‌های جدی پیش آمده در این دوره جنگ نفتکش‌ها بود که ایالات متحده موافقت نمود تعدادی از نفتکش‌های کویتی را در داخل و خارج از خلیج فارس اسکورت کند. این نخستین مأموریت نیروی دریایی آمریکا برای بازداشتن ایران از تهدید حمل و نقل دریایی بود.

**دوره چهارم** از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۳؛ مشخصه این دوره حضور سنگین قدرت هژمون است. سه تغییر قابل توجه در اوایل دهه ۱۹۹۰ منجر به بازنگری سیاست آمریکا در خلیج فارس شد. اولین تغییر در سیاست داخلی خود ایالات متحده رخ داد. دولت بوش پدر و سپس دولت کلینتون، به وضوح ایران و عراق را به عنوان دو تهدید اصلی منافع آمریکا در خلیج فارس برجسته کردند، این تغییر در سیاست‌های ایالات متحده منجر به تصویب سیاست «مهار دوگانه» شد، سیاستی که هدف از آن مهار و تضعیف «دولت‌های سرکش» ایران و عراق بود. (Lake, 1994) دومین تغییر، انحلال رسمی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ بود که محدودیت آمریکا در پروژه‌های نظامی خارج از کشور را بطور موثری حذف کرد. تغییر نهایی هم در سیاست خلیج فارس رخ داد. به دنبال تجاوز عراق به کویت، آمادگی کشورهای خلیج فارس در پذیرش استقرار نیروهای نظامی ایالات متحده در سرزمینشان بیشتر شد. برای تحقق این امر، حضور نظامی موقت و گاه به گاه به حضور نظامی دائمی در منطقه انجامید. برنامه استراتژیک دوم ستاد فرماندهی مرکزی ایالات متحده آمریکا در سالهای ۱۹۹۹-۱۹۹۷ وضعیت نیروی نظامی ایالات متحده در خلیج فارس را به عنوان «حضور مداوم» تعریف کرد که می‌توانست در صورت لزوم "مانع از درگیری، ترویج ثبات و تسهیل انتقال" گردد (Lilli, 2018: 9).

<sup>1</sup> - CENTCOM



در این دوره برای اولین بار، یک هژمون نیروهای زیادی را در زمان صلح به شکل دائمی در منطقه حفظ کرد. نیروی دریایی گسترش یافت، از سه یا چهار کشتی کوچک در بحرین به ۱۵ ناو شامل یک ناو هواپیمابر، ۱۰ هزار پرسنل دریایی که در مجموع ناوگان پنجم دریایی آمریکا در سال ۱۹۹۵ را تشکیل دادند افزایش یافت. (Gause, 2010: 134-5) این مرحله با اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ پایان یافت. (Rovner and Talmadge 2014: 555)

**دوره پنجم** در سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱؛ در طی این مدت، وضعیت نیروهای آمریکایی «حضور سنگین ویژه» است که به عنوان یک نتیجه مستقیم از تهاجم ایالات متحده و اشغال عراق به شمار می‌رود. (Lilli, 2018: 5) حملات القاعده در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ عمیقاً درک آمریکا از تهدیدات بالقوه ناشی از خلیج فارس را تغییر داد. مقامات دولت بوش به ویژه در مورد یک سناریوی وحشتناک که در آن یک سازمان افراطی مانند القاعده، سلاح‌های کشتار جمعی را از یک کشور مرتجع مانند عراق خریداری و سپس این سلاح را علیه ایالات متحده استفاده می‌کند، نگران شدند. به این ترتیب حوادث ۱۱ سپتامبر ایالات متحده را به سمت اشغال عراق سوق داد. جرج تنت رئیس سازمان سیا در خاطرات خود می‌نویسد: «بعد از ۱۱ سپتامبر همه چیز تغییر کرد... اگر این اتفاق نمی‌افتاد استدلال برای رفتن به جنگ عراق بسیار دشوار بود اما ۱۱ سپتامبر اتفاق افتاد و دنیا با آن تغییر کرد». (Tenet, 2007: 305-6)

به هر حال نقش قدرت اشغالگر با افزایش مسئولیت همراه بود. جان ابی زید فرمانده سابق ستاد فرماندهی مرکزی ایالات متحده آمریکا (2003-2007) در گزارش خود به کنگره اذعان می‌کند که در آن زمان نیروهای آمریکایی روزانه در طیف وسیعی از عملیات نظامی مشغول به کار بودند، شامل ضد شورش، مبارزه با تروریسم، آموزش نیروهای دوستانه، امور مدنی و عملیات انسان دوستانه. چنین تعداد زیادی از مسئولیت‌ها نیاز به حضور نظامی زیادی داشت. در سال ۲۰۰۶ کمی بیش از ۲۰۰ هزار نیروی آمریکایی در مناطق تحت مسئولیت سنتکام حضور داشتند. (Abizaid, 2006: 1-5) روی هم رفته، رویدادهای ۱۱ سپتامبر آثاری ژرف بر سیاست خارجی آمریکا گذاشت و کاربرد نیروی نظامی به عنوان یکی از ابزارهای مهم سیاست خارجی آمریکا مورد توجه قرار گرفت. مبارزه با تروریسم و جلوگیری از دستیابی مخالفان به جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی، استراتژی کلان آمریکا را شکل داد (تاجیک، ۱۳۸۶: ۶۷). رویکرد آمریکا در این دوره بر اساس ترکیب منعطفی از بازدارندگی، دیپلماسی

مبتنی بر اجبار، برتری نظامی جهانی و استفاده پیشدستانه از نیروی نظامی به همراه اشاعه ارزش‌های دموکراتیک آمریکایی بود. (Kraig, 2004: 86-87)

**دوره ششم**، از سال ۲۰۱۱ به بعد؛ این دوره را می‌توان دوره بازگشت به حضور سنگین نامید. در سال ۲۰۰۸، دولت بوش و دولت عراق یک توافقنامه امضا کردند که اعلام کرد: «همه نیروهای ایالات متحده باید از سرزمین عراق قبل از ۳۱ دسامبر ۲۰۱۱ خارج شوند». دولت اواما این موافقتنامه را اجرا کرد. (Zenko, 2018: 15) از سال ۲۰۱۱ به بعد را می‌توان چرخش سیاست خارجی آمریکا به سمت آسیا دانست. معنای ظاهری این چرخش ترک خاورمیانه و خلیج فارس می‌تواند باشد، اما این خوانشی اشتباه از استراتژی دولت اواما است. در واقع معنای حقیقی این چرخش، اولویت یافتن بیشتر آسیا در عین حفظ اولویت‌های موجود در خلیج فارس است. (Lilli, 2018: 12) سند بازنگری چهارساله دفاعی آمریکا در سال ۲۰۱۴ تاکید کرد که ایالات متحده «به حفظ موقعیت نظامی قوی در خلیج فارس جهت پاسخ سریع به بحران، جلوگیری از تجاوز و مطمئن ساختن متحدان منطقه‌ای ادامه می‌دهد» (QDR, 2014, 35).

در حقیقت ظهور داعش و تداوم برنامه هسته‌ای و موشکی ایران موجب شد آمریکا هم چنان حضور نظامی خود را حفظ کند. اگر قرار باشد رفتارهای آمریکا در سه دهه گذشته در منطقه خاورمیانه را در قالب یک سیاست کلان گنجانند، می‌توان گفت آمریکا کوشیده است که وضع موجود یعنی برتری و هژمونی خود را حفظ کند و مانع بر هم خوردن توازن قوا در منطقه به زیان خود و متحدانش شود. (موسوی و خدایی، ۱۳۹۵: ۶۷-۶۸).

### استراتژی نظامی دریایی دولت ترامپ در خلیج فارس

با پیروزی دونالد ترامپ گمانه‌زنی‌ها درباره استراتژی جدید آمریکا در منطقه و خلیج فارس شروع شد. پیش از انتشار اسناد راهبردی آمریکا در دوره ترامپ، دیدگاه‌های مختلفی درباره استراتژی کلان آمریکا در خلیج فارس وجود داشت که از آن میان دو دیدگاه مورد توجه قرار گرفته است: «موازنه دریایی یا برون ساحلی» در مقابل «مشارکت یا مداخله عمیق» (Lilli, 2018: 2).

طرفداران این دو دیدگاه درباره نقش مستقیم آمریکا در تضمین امنیت بین‌المللی با هم اختلاف دارند. در واقع استراتژی «موازنه برون ساحلی» خواهان کاهش تعهدات امنیتی ایالات

متحده در خارج از کشور شده است که عمدتاً از حضور نظامی ارتش آمریکا جلوگیری می‌کند و مسئولیت اصلی ثبات منطقه را به بازیگران محلی واگذار می‌کند. حامیان این استراتژی عبارتند از: کریستوفر لین، استفان والت، بری پوسن و پل پیلار. در مقابل، استراتژی «مشارکت عمیق» خواهان تداوم تعهدات جهانی ایالات متحده از طریق حضور نیروهای نظامی است. حامیان این استراتژی عبارتند از: استفان بروکس، جان ایکنبری، ویلیام‌سی ولفورث و هال برنرز. بخش نظامی استراتژی کلان برای هر دو گروه جنبه حیاتی دارد. علی‌رغم تفاوت‌های بسیار، نزد هر دو دیدگاه، خلیج فارس در کنار اروپا و آسیای شرقی سه منطقه حیاتی در امنیت ملی آمریکا هستند. این اجماع داخلی درباره اهمیت استراتژیک ثبات خلیج فارس مکرراً در اسناد سیاسی دولت‌های آمریکا منعکس شده است. در سال ۱۹۹۱ جرج هربرت بوش فرمان ۵۴ امنیت ملی را صادر کرد که در آن اعلام نمود ایالات متحده «متعهد به ترویج امنیت و ثبات در خلیج فارس» است. کمتر از یک دهه بعد، در سند استراتژی امنیت ملی بیل کلینتون در سال ۱۹۹۸ آمده است: «در جنوب غرب آسیا، ایالات متحده همچنان روی بازدارندگی تهدیدات ثبات منطقه‌ای متمرکز است». (NSS, 1998, 52) باراک اوباما نیز در سند استراتژی امنیت ملی در سال ۲۰۱۵، «ثبات» را به عنوان یک هدف عمده در سیاست خارجی آمریکا نسبت به خلیج فارس تعریف کرده است. (NSS, 2015: 26)

موازنه برون ساحلی به دنبال مقابله از طریق حفظ فاصله استراتژیک از منطقه و حمایت از استقرار نیروها در «منطقه مشاع جهانی» است، که در آن ارتش ایالات متحده از برتری غیرمستقیم برخوردار است اما مکتب مشارکت عمیق معتقد به ضرورت یک حضور نظامی قوی برای دسترسی به بازارهای نفت و گاز و جلوگیری از ظهور یک هژمون منطقه‌ای نظیر ایران تاکید دارد. (Zenko, 2018: 2) به اعتقاد این افراد اگر ایالات متحده از منطقه خارج شود، همانطور که جان دیوچ مطرح نموده، احتمال سه نتیجه را افزایش می‌دهد که می‌تواند به زیرساخت‌های نفتی کشورهای صادر کننده نفت آسیب برساند: ظهور یک هژمون غالب منطقه-ای که عرضه انرژی را کنترل می‌کند؛ سقوط سیاسی داخل عربستان سعودی؛ و بستن تنگه هرمز. (Zenko, 2018: 7-8)

با توجه به توضیحات فوق و با بررسی اسناد راهبردی آمریکا که به تازگی منتشر شده است در ادامه تلاش می‌شود نوع استراتژی و موقعیت نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس مشخص گردد:

### الف) استراتژی امنیت ملی (2017)

بر اساس این سند: خاورمیانه تبدیل به «بهشت امن یا بستری برای پرورش تروریست‌های جهادی» نخواهد شد و «هیچ‌یک از قدرت‌های متخاصم با آمریکا بر آن تسلط نخواهند یافت» و خاورمیانه مکانی خواهد بود که جهان را «در تأمین ثبات بازار جهانی انرژی یاری می‌کند» (NSS, 2017: 48).

در این سند، ایران، «حامی تروریست خوانده شده که در حال افزایش نفوذ خود، توسعه توان موشکی بالستیک، توانایی‌های اطلاعاتی و فعالیت‌های اینترنتی مخرب است. این فعالیت‌ها از زمان توافق هسته‌ای ۲۰۱۵ کم نشده‌اند. ایران همچنان به چرخه خشونت در منطقه ادامه می‌دهد و باعث آسیب جدی به مردم غیرنظامی می‌شود. (NSS, 2017: 48-49) مطابق سند راهبردی فوق سه نوع اولویت اقتصادی، سیاسی و نظامی در خاورمیانه مطرح شده است که در حوزه نظامی و امنیت آمده است: «حفظ نیروی نظامی لازم برای محافظت از آمریکا و متحدان در برابر حملات تروریستی و برقراری تعادل منطقه‌ای مناسب؛ کمک به شرکاء برای دستیابی به دفاع موشکی متقابل و قابلیت‌های دیگر جهت دفاع بهتر در برابر تهدیدات موشکی فعال؛ همکاری با شرکاء برای خنثی کردن فعالیت‌های منفی ایران در منطقه» (NSS, 2017: 49-50).

کارلوتا انسینا سه گروه کلی از تهدیداتی که ایالات متحده با آنها مواجه است را از این سند استخراج می‌کند: گروه اول کشورهای چین و روسیه هستند؛ کشورهایی تجدیدنظر طلبی که قدرت، نفوذ و منافع آمریکا را به چالش می‌کشند. گروه دوم شامل «رژیم‌های سرکش» کره شمالی و ایران است که سلاح‌های کشتار جمعی را دنبال می‌کنند، از تروریسم حمایت می‌کنند و نقش بی‌ثبات‌کنندگی دارند. گروه سوم هم شامل تهدیدات فراملیتی و دیگر تهدیدات همراه با تروریسم است. مشاهده می‌شود که پس از یک دهه و نیم دیگر اولویت اصلی امنیت ملی آمریکا تروریسم نیست. (Encina, 2018: 3)

در این سند اشاره مستقیمی به حضور نظامی در منطقه خلیج فارس نشده و می‌توان تداوم استراتژی پیشین در سند ۲۰۱۵ معنا شود. به علاوه ممکن است ترامپ هنوز به جمع‌بندی دقیق و خاصی در این باره نرسیده باشد و هم چنین قصد دارد از اهرم نیروهای نظامی در خلیج فارس به کسب منافع اقتصادی بیشتر برسد و در این زمینه این سند به غیرقابل پیش بینی بودن سیاست‌های ترامپ کمک می‌کند. در مجموع بر اساس این سند، حمایت از

متحدین، مبارزه با تروریسم و مقابله با نقش بی‌ثبات کننده ایران، تلویحاً از عوامل حفظ تعهد آمریکا در خلیج فارس است.

### ب) استراتژی دفاع ملی (۲۰۱۸)

استراتژی دفاع ملی آمریکا که در سال ۲۰۱۸ منتشر شده است، همپوشانی گسترده‌ای با استراتژی امنیت ملی این کشور دارد. بر اساس این سند: «ایران هم‌چنان مهم‌ترین چالش برای ثبات در خاورمیانه است، علی‌رغم شکست داعش، تهدیدات تروریستی ادامه دارد و صلح در منطقه را به خطر می‌اندازد» (NDS, 2018: 1).

در این سند تشکیل ائتلاف پایدار در خاورمیانه جزو اولویت‌های نظامی - امنیتی آمریکا به شمار می‌رود: «ما یک خاورمیانه پایدار و امن را که بهشت امن یا بستری برای پرورش تروریست‌های جهادی نباشد، ترویج می‌دهیم، خاورمیانه‌ای که هیچ‌یک از قدرت‌های متخاصم با آمریکا بر آن تسلط نخواهند یافت، و مسیرهای تجارت امن و بازارهای جهانی انرژی پایدار را تسهیل کند» (NDS, 2018: 9).

سند استراتژی دفاع ملی ۶ مرتبه از ایران نام برده و از جمهوری اسلامی ایران به عنوان «رژیمی سرکش» در کنار کره شمالی یاد شده است که حامی تروریسم است؛ مروج خشونت و مهم‌ترین چالش برای ثبات در خاورمیانه است؛ در صدد دستیابی به موقعیت هژمونی در منطقه است؛ و در پی تولید و توسعه سلاح‌های کشتار جمعی است. (NDS, 2018: 2) همچنین، گفته شده که رژیم‌های یاغی مانند ایران و کره شمالی در کنار قدرت‌های تجدیدنظرطلب چین و روسیه علیه نظم جهانی و برتری آمریکا در حوزه‌های مختلف اقدام می‌کنند. در جایی از این سند نیز گفته شده که وزارت دفاع آمریکا تلاش‌های خود را برای مقابله با رژیم‌های یاغی مانند ایران و کره شمالی تداوم خواهد بخشید. (NDS, 2018: 2)

در واقع، اتهاماتی که علیه ایران در سند استراتژی امنیت ملی آمریکا مطرح شده است، در استراتژی دفاع ملی این کشور بار دیگر تکرار شده‌اند. با این حال، باید به این نکته توجه داشت که هم استراتژی امنیت ملی و هم استراتژی دفاع ملی آمریکا تهدید اصلی این کشور را چین و روسیه می‌دانند و آنچه آنها دولت‌ها یا رژیم‌های یاغی می‌خوانند، در اولویت بعدی قرار دارند. کمیسیون استراتژی دفاع ملی در گزارش خود درباره این سند می‌گوید: «تا زمانی که تروریسم صادراتی باشد، تا زمانی که خاورمیانه تولید کننده اصلی نفت باشد، تا زمانی که

ایالات متحده متحدان و شرکای کلیدی در منطقه داشته باشد، منافع ایالات متحده در خاورمیانه عمیق خواهد بود. بر این اساس، موقعیت نظامی ایالات متحده نباید به طور چشمگیری کاهش یابد (NDSC, 2018)

از منظر این کمیسیون: «تهدیدات ایران، یکی از دشمنان قدیمی ایالات متحده و از نخستین حامیان تروریسم در جهان، بدتر شده است. ایران به طرز ماهرانه‌ای از تاکتیک‌های نامتقارن از جمله تروریسم، فرقه گرایی، حمایت از گروه‌های شورشی و اتکا به نیروهای عملیاتی ویژه برای تضعیف نفوذ آمریکا استفاده می‌کند و تلاش دارد نقشی هژمون در خاورمیانه بیاید. توانایی‌های نظامی ایران در مواردی چون وسایل هوایی بدون سرنشین و قایق‌های انفجاری، مین‌های پیشرفته دریایی و زیردریایی‌ها، قدرت سایبری و موشک‌های کروز ضد کشتی و در خشکی در حال رشد هستند. ایران همچنین در حال گسترش بزرگترین توان موشکی بالستیک در منطقه است. ایران با استفاده از این قابلیت‌ها می‌تواند آزادی ناوبری در آبراه‌های منطقه‌ای را مسدود کند، امکانات نظامی و زیرساخت‌های حیاتی ایالات متحده در خلیج فارس را هدف قرار دهد و یا هزینه‌های قابل توجهی به آمریکا و متحدانش وارد کند» (NDSC, 2018: 9).

از نظر کمیسیون مزبور «احتمال وقوع درگیری پس از خروج آمریکا از برجام افزایش یافته (NDSC, 2018: 21) و با توجه به جاه‌طلبی‌های هژمونیک ایران و نفوذ در خاورمیانه، نیروهای ایالات متحده باید آمادگی خود را برای مقابله جدی با خرابکاری ایران حفظ کنند و ایران و نیروهای وابسته آن را از تجاوز نظامی آشکار بازدارند. علاوه بر این، مشارکت نظامی روسیه در سوریه و حضور بیشتر چین در کل منطقه، به این معنی است که خاورمیانه از رقابت قدرت‌های بزرگ مصون نخواهد بود. همچنین ممکن است بازداشتن و یا شکست ایران ضروری باشد. بنابراین، موقعیت نظامی ایالات متحده در خاورمیانه نباید به طرز چشمگیری کوچکتر شود، گرچه ترکیب دقیق توانایی‌های ایالات متحده باید دوباره مورد بررسی قرار گیرد» (NDSC, 2018: 35). در پایان کمیسیون با توجه به رشد تهدید موشکی از سوی کره شمالی و ایران معتقد است: «ایالات متحده نیاز به دفاع موشکی مؤثر، یکپارچه و معتبر برای بازدارندگی در مقابل دشمنان آمریکا دارد. همچنین برای دفاع از متحدین و شرکای ایالات متحده این توان بازدارندگی لازم است» (NDSC, 2018: 40).

### ج) بازبینی وضعیت هسته‌ای (2018)

در مقدمه این سند راهبردی آمده «جاه طلبی‌های هسته‌ای ایران همچنان یک نگرانی حل نشده است، ایران با محدودیت در برنامه هسته‌ای خود در برنامه جامع اقدام مشترک توافق کرده اما قابلیت تکنولوژیک و ظرفیت لازم برای توسعه یک سلاح هسته‌ای را حفظ کرده است». از نظر این سند: «فراتر از چالش کره شمالی، چالش ایران است. اگرچه برجام ممکن است برنامه تسلیحات هسته‌ای ایران را محدود کند، ایران به اندازه کافی توانایی دستیابی به سلاح هسته‌ای را دارد، اگر تصمیم به انجام این کار بگیرد». (NPR, 2018)

در ادامه با تاکید بیشتر بر نقش بی‌ثبات کننده ایران بیان می‌کند: «ایران همچنان تهدیدات را تکثیر می‌کند. رهبر ایران آیت الله علی خامنه‌ای اخیراً گفته است که آمریکا دشمن شماره یک ملت ماست. این در حالی است که ایران به محدودیت برنامه هسته‌ای خود در برجام موافقت کرده است. در صورت عدم اقدامات گسترده بین‌المللی، بسیاری از محدودیت‌های توافق هسته‌ای تا سال ۲۰۳۱ به پایان خواهد رسید. علاوه بر این، ایران قابلیت تکنولوژیک و ظرفیت لازم برای توسعه یک سلاح هسته‌ای در مدت یک سال گذشته را حفظ کرده است. توسعه فزاینده توانایی موشکی بالستیک دوربرد ایران و استراتژی تهاجمی آن و فعالیت‌هایی برای بی‌ثبات کردن حکومت‌های همسایه، پرسش‌هایی را در مورد تعهد بلند مدت ایران برای از بین بردن توانایی سلاح‌های هسته‌ای ایجاد می‌کند. این پرسش‌ها فشار بر سایر کشورهای منطقه برای دستیابی به سلاح هسته‌ای را افزایش می‌دهد». (NPR, 2018, 13)

این سند در ادامه اهداف ایران را مورد نظر قرار می‌دهد و می‌گوید: «ایران، نفوذ آمریکا در خاورمیانه را مهمترین تهدید علیه هدفش برای تثبیت جایگاه خود به عنوان قدرت منطقه ای می‌بیند. ایران خودش را به افزایش نفوذ در کشورهای همسایه و مقابله با نفوذ آمریکا متعهد می‌داند. این هدف، مستقیماً متحدان و شریکان آمریکا را تهدید می‌کند. ساختار نیروها، سیاست‌ها و راهبردهای دفاعی ایران نشان‌دهنده تلاش این کشور برای ایجاد برتری‌های نظامی قابل بهره‌برداری است... ایران کماکان به سرمایه‌گذاری در برنامه موشکی خود ادامه می‌دهد. این برنامه، بزرگ‌ترین برنامه موشکی در خاورمیانه است و اگر قرار باشد ایران بعد از انقضای برجام به سلاح هسته‌ای دست پیدا کند، این برنامه می‌تواند به سلاح هسته‌ای مجهز شود. ایران همچنین در حال توسعه سایر توانمندی‌های نظامی در زمینه‌های غیرهسته‌ای است که از آن جمله می‌توان به سامانه موشک‌های کروز و توانمندی‌های جنگ سایبری برای عملیات‌های

تهاجمی اشاره کرد. ایران ممکن است همچنین به سرمایه‌گذاری در سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی ادامه دهد. اقدام ایران در توسعه موشک‌های بالستیک پیشرفته و دقیق به این کشور توانمندی لازم برای تهدید نیروهای آمریکا و متحدان این کشور در داخل و خارج از منطقه را می‌دهد». (NPR, 2018, 34)

در نهایت سند فوق به تشریح راهبرد بازدارنده آمریکا در قبال ایران پرداخته است: «راهبرد بازدارنده ما طوری طراحی شده تا اطمینان حاصل شود که مسئولان ایران می‌دانند هرگونه حمله راهبردی غیرهسته‌ای علیه ایالات متحده و متحدانش به شکست منجر خواهد شد و اقدامی خواهد بود که هزینه‌هایش بالاتر از مزایای آن است. به این ترتیب راهبرد بازدارندگی آمریکا شامل توانمندی‌های لازم جهت تحمیل شکست به قابلیت‌های غیرهسته‌ای ایران می‌شود. از جمله این توانمندی‌ها می‌توان به سامانه‌های دفاعی و تهاجمی آمریکا اشاره کرد که قادر هستند تهدیدهای موشکی تهران را دفع کرده یا آنها را تضعیف کنند، ایالات متحده آمریکا به تقویت این توانمندی‌ها که برای پیشی گرفتن از تهدیدهای رو به رشد ایران لازمند ادامه خواهد داد. چنین اقدامی امنیت آمریکا و متحدان و شریکانمان در منطقه را افزایش خواهد داد». (NPR, 2018, 34)

بررسی اسناد راهبردی فوق در دوره ترامپ نشان می‌دهد که:

۱. اولویت اصلی آمریکا مقابله با تهدیدات روسیه و چین است؛
۲. ایران و کره شمالی به عنوان رژیم‌های سرکش در نگاه آمریکا اولویت دوم آن محسوب می‌شوند؛
۳. تهدیدات فراملیتی و دیگر تهدیدات همراه با تروریسم در اولویت سوم قرار دارند؛ به این ترتیب دیگر اولویت اصلی امنیت ملی آمریکا تروریسم نیست.
۴. خاورمیانه دیگر اولویت اصلی آمریکا نیست؛ وابستگی ایالات متحده به منابع انرژی خلیج فارس با توجه به فن‌آوری‌های جدید که می‌تواند گاز طبیعی و نفت را در داخل قاره آمریکا استخراج کند، کاهش یافته است. در واقع این کشور به سمت استقلال انرژی حرکت می‌کند. در این شرایط جدید، خاورمیانه کمتر به طور مستقیم به منافع ایالات متحده مربوط می‌شود (Inbar, 2016: 10).



۵. آمریکا همچنان در خلیج فارس حضور خود را حفظ خواهد کرد و برای این کار به بهانه‌هایی همچون «فعالیت‌های بی‌ثبات کننده ایران، حمایت از متحدین منطقه‌ای، مبارزه با تروریسم و تضمین جریان انرژی جهانی توسل خواهد جست.

۶. آمریکا تلاش خواهد کرد که مهمترین حربه نظامی ایران در خلیج فارس که بستن تنگه هرمز و گلوگاه انتقال انرژی در جهان است را ناکارآمد ساخته و احتمال آن را به صفر رساند؛ و یا با بکارگیری انواعی از تهدیدات متقابل اراده انجام چنین کاری را از ایران بگیرد و آن را به یک بلوف تبدیل سازد.

۷. برتری نظامی نسبت به سایر کشورها بخصوص ایران جزو اهداف استراتژیک آمریکا در منطقه است؛

۸. مقابله با نفوذ قدرت‌های چین و روسیه در خلیج فارس از دیگر اهداف آمریکا محسوب می‌شود؛

به نظر می‌رسد آمریکا نقش خود در منطقه را کاهش داده و اولویت خود را حمایت از کشورهای شریک و فروش تسلیحات به آنها قرار داده است. از این طریق هم به منافع اقتصادی و هم به منافع سیاسی خود در جهت کنترل ایران دست می‌یابد. اما این استراتژی مستلزم حضور مداوم نیروهای نظامی آمریکا به ویژه نیروی دریایی این کشور در خلیج فارس است لذا خروج این نیروها تا سال‌های بعد نیز امری بعید به نظر می‌رسد. از طرف دیگر توان نظامی آمریکا در خلیج فارس بایستی به حدی باشد که ایران را از فکر بستن تنگه هرمز بازدارد.

### ارزیابی استراتژی نظامی-دریایی دولت ترامپ در خلیج فارس؛ به سوی یک چارچوب

حضور آمریکا در خلیج فارس را می‌توان در چارچوب نظریه ثبات سلطه یا ثبات هژمونیک تبیین نمود. با توجه به برتری ساختاری این کشور هرگونه سلطه‌جویی جهانی آمریکا مستلزم استیلا بر منابع انرژی و کنترل بحران‌های منطقه‌ای است که این اهداف در خلیج فارس به طور جدی مورد توجه است. تسلط بر منابع انرژی نیازمند ایجاد ثبات است و به همین علت ایجاد ثبات در این منطقه در سیاست خارجی آمریکا اهمیت حیاتی دارد (بیچرانلویی، ۱۳۸۴). امنیت نفت دقیقاً نوعی کالای همگانی است که هژمون‌ها باید بتوانند آن را تأمین کنند. در غیر این صورت نفت به کالایی خصوصی و حتی سلاحی سیاسی تبدیل می‌شود. این نوع رفتار، خطرانی را برای رفاه و صلح به ارمغان می‌آورد و ایالات متحده به طور مداوم در تلاش برای جلوگیری از

آن است، این بدان معنا نیست که ایالات متحده هرگز اهداف دیگری در منطقه ندارد، اما اطمینان از انتقال امن نفت و جلوگیری از قدرت متخاصم از تثبیت کنترل بخش قابل توجهی از نفت منطقه، نگرانی‌های پایدار بوده است. «ثبات» وسیله‌ای است برای جریان قابل اعتماد نفت، نه یک هدف در خود. در عمل انگلیس و آمریکا در طول تاریخ به منظور دستیابی به این هدف بر دو وظیفه متمرکز شده‌اند: جلوگیری از تجاوز به میدان‌های نفتی، تولید و حمل و نقل نفت؛ و حمایت از امنیت داخلی و خارجی کشورهای دوست تولید کننده نفت. هژمون قادر مطلق نیست، اما سیاست‌های هژمونیک موفق، مانع از وقوع اختلالات عرضه و کنترل خصمانه نفت می‌شود. (Rovner and Talmadge 2014: 556)

جریان آزاد نفت و گاز از خلیج فارس یکی از منافع حیاتی امنیت ملی ایالات متحده است که به وسیله اقدام نظامی گسترده مانع از اختلال جریان آن می‌شود. این مفروض که تنها ایالات متحده می‌تواند چنین جریان انرژی را به نحوی که برای منافع ایالات متحده و اقتصاد بین‌الملل سودمند باشد، محافظت کند، پایه فکری برای دخالت ایالات متحده در خلیج فارس بوده است. امری که در مداخله ایالات متحده به منظور مقابله با تجاوز صدام حسین به کویت در سال ۱۹۹۱ و اخیراً در بیانیه‌ای مبنی بر اینکه ایالات متحده به ایران و سایر قدرت‌های دیگر برای بستن تنگه هرمز اجازه نمی‌دهد، نشان داده شده است. (Brands et al, 2017: 40)

امروزه انقلاب انرژی جدید و به ویژه انقلاب در شیل، این دیدگاه را برای عموم به وجود آورده که ایالات متحده می‌تواند وابستگی خود را به منابع انرژی خارجی و به ویژه خاورمیانه کاهش دهد. در حالی که در واقعیت متحدان و شرکای ایالات متحده کاملاً وابسته به نفت و گاز خلیج فارس و معاملات انرژی در یک بازار جهانی هستند، فلذا ایالات متحده در برابر اختلالات عرضه و قیمت آسیب‌پذیر باقی خواهد ماند حتی اگر نفت و گازی از خلیج فارس وارد نکند.

در خلیج فارس، ایالات متحده علاقه مند به جلوگیری از ظهور هژمونی است که می‌تواند با دخالت در جریان نفت به اقتصاد جهان و رونق ایالات متحده آسیب بزند (Mearsheimer and Walt, 2016: 73).

ایران است. به عنوان یک قدرت هژمونیک، آمریکا هر کشوری را که ممکن است موقعیت او در منطقه را تهدید کند، مجازات می‌کند، برخی کشورها مانند عراق را از طریق جنگ و برخی کشورها مانند ایران را از طریق تحریم.

آمریکا با توجه به نقش هژمونی که برای خود قائل است خود را موظف به تأمین امنیت بازار انرژی جهان و دادن ضمانت به متحدان منطقه‌ای خود می‌بیند. همچنین خود را موظف می‌بیند در مقابل بازیگر تجدیدنظرطلبی که بدنبال تغییر وضع موجود در نظام بین‌الملل است و از توان هسته‌ای و موشکی قابل توجهی هم برخوردار است یعنی ایران، نیروی بازدارنده کافی را در منطقه داشته باشد. به این ترتیب مهار ایران جزء اهداف استراتژیک آمریکا در خلیج فارس به شمار می‌رود و با توجه به افزایش توان نظامی دریایی ایران، آمریکا تلاش خواهد کرد برتری نظامی خود را به شکل بازدارنده‌ای حفظ و یا افزایش دهد. (Zenko, 2018: 2)

به طور کلی تقلا برای هژمونیک‌گرایی از سوی ایالات متحده در منطقه از یکسو به دلیل دربرگرفتن اکثریت کشورهای مخالف سیاست‌های هژمونی طلبی آمریکا در منطقه است (مانند چین، روسیه، هند، ایران) و از سوی دیگر به دلیل دستیابی به منابع سرشار انرژی واقع در منطقه و به منظور کنترل رقبای سطح نخست در نظام بین‌الملل مانند اروپا و آسیای خاوری (چین، ژاپن و هند). از این رو حضور نظامی آمریکا در منطقه مانع از شکل‌گیری ائتلاف فرماندهی میان قدرت‌های منطقه‌ای (چون ایران و عراق) با قدرت‌های بین‌المللی رقیب (روسیه، چین، اروپا) در به چالش طلبیدن قدرت آمریکا می‌شود و با کنترل بر منابع انرژی منطقه از حوزه‌های نفوذ قدرت‌های رقیب می‌کاهد. کنترل نفت و گاز خلیج فارس به ایالات متحده این امکان را می‌دهد که بر شریان‌های انرژی جهان قفل زند و در صورت لزوم رقیبان جهانی خود را از دسترسی به انرژی محروم کند. دیوید هاروی با اشاره به جایگاه نفت در اقتصاد جهانی - و به تبع آن هژمونی آمریکا - می‌گوید: «هر کس نفت خاورمیانه را کنترل کند، نفت جهان را کنترل می‌کند؛ و هر کس نفت جهان را کنترل کند، می‌تواند اقتصاد جهانی را حداقل برای آینده نزدیک کنترل کند. (Harvy, 2003: 19)

بنابراین بر اساس نظریه هژمونی، آمریکا به خود حق دخالت و حضور در خلیج فارس را می‌دهد و بر اساس تیپولوژی رافنر و تالدج این حضور از نوع سنگین است و در میان دو مکتب عمده به دیدگاه مشارکت عمیق پایبند می‌باشد که مفروضات نظریه بازدارندگی تهاجمی مورد ادعای آنهاست. در جدول زیر موقعیت نیروی هژمونیک از ۱۹۴۵ تاکنون مشخص شده است:

جدول ۱: موقعیت نیروی هژمونیک در طول زمان

دوره	نوع موقعیت	هژمون
۱۹۴۵-۱۹۷۱	حضور ضعیف	بریتانیا
۱۹۷۱-۱۹۸۰	فقدان	ایالات متحده
۱۹۸۰-۱۹۹۰	حضور ضعیف	ایالات متحده
۱۹۹۰-۲۰۰۳	حضور سنگین	ایالات متحده
۲۰۰۳-۲۰۱۱	حضور سنگین ویژه	ایالات متحده
۲۰۱۱ - ؟	حضور سنگین	ایالات متحده

مطابق آموزه‌های واقع‌گرایی تهاجمی، ایالات متحده به عنوان نیروی هژمون با پیگیری راهبرد تهاجمی سعی در ایجاد سیطره خود در سطوح منطقه‌ای و جهانی دارد و از راهبردهای متنوعی برای تثبیت توازن مطلوب در مقابل کشورهای به زعم خود تهدیدکننده بهره‌برداری می‌کند، ایالات متحده به منطقه خلیج فارس که بخشی از محیط فوری امنیتی ایران است، از حیث وجود نفت و گاز که تغذیه کننده اقتصاد آسیا و اروپاست و سایر ویژگی‌های ژئوپلیتیکی، توجه خاصی دارد و بخشی از ارتش خود را خاص جنگ در این منطقه طراحی کرده است (میرشایمر، ۱۳۸۸: ۱۳۳).

دولت تهاجم‌گرا در هر شرایطی طالب برتری و توسعه‌طلبی است و مستمراً اهداف جنگی خود را با تجهیز نیروهای نظامی به آخرین دستاوردهای فناوری و تسلیحات تهاجمی تقویت می‌کند و برای تضعیف رقبا از ابزارهای خرابکاری، مهندسی عدم ثبات سیاسی و تحریم‌های شدید اقتصادی بهره‌برداری می‌کند و به شدت دارای تفکر غلبه و راه‌اندازی جنگ‌های پیشگیرانه است. برای دولت تهاجم‌گرا، قاعد بازی در وهله اول بازدارندگی است و در این بازی، مسابقه تسلیحاتی و احتمال جنگ شدت دارد. (Tang, 2011: 179-183)

باید گفت راهبرد تهاجمی آمریکا برای حفظ قدرت سنتی خود در خلیج فارس به مهار قدرت منطقه‌ای ایران بستگی پیدا کرده است. در مجموعه امنیتی خلیج فارس، گسترش توانایی موشکی و پیشرفت قابل ملاحظه ایران در زمینه تسلیحات متعارف که قدرت قابل توجهی در اختیار ایران برای هدایت و گسترش نبردهای نامتقارن قرار می‌دهد، بزرگ‌ترین چالش امنیتی فراروی نظم اقتدارگرایانه مورد نظر آمریکاست. حتی اگر آمریکا نخواهد با ایران درگیر شود، مهار توان نظامی نامتقارن ایران محتاج رویکرد تهاجمی است که استقرار دائم و مجهز نیروی

نظامی دریایی با انواع تجهیزات پیشرفته این هدف را تأمین می‌کند و توانایی‌های نظامی ایران را نیز همزمان با چالش جدی مواجه می‌سازد.

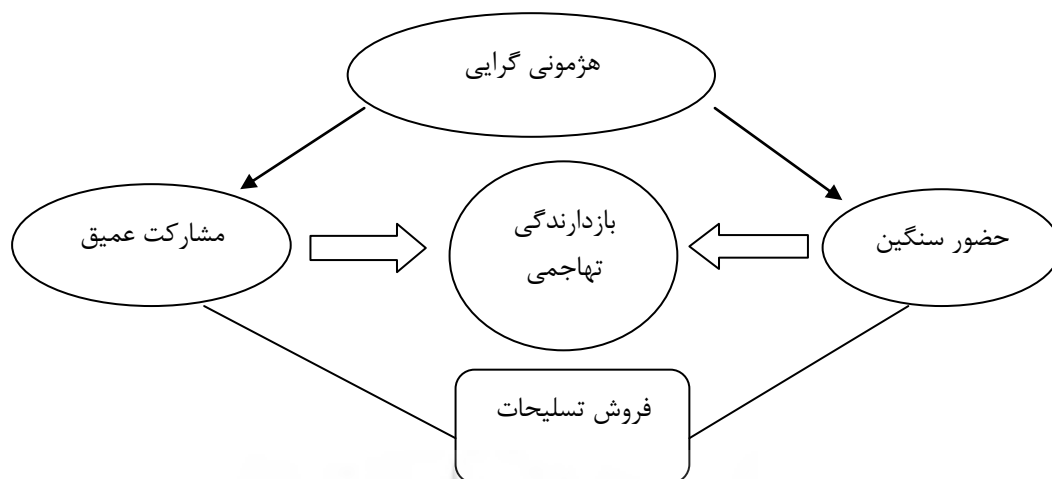
بعد از خروج آمریکا از توافق هسته‌ای در سال ۲۰۱۵ تحرکات نظامی آمریکا در خلیج فارس با توجه به تهدیدات مکرر جمهوری اسلامی مبنی بر بستن مسیر ترانزیت انرژی افزایش یافته است. در این راستا فرمانده عملیات نیروی دریایی ایالات متحده آمریکا دریاسالار جان ام ریچاردسون اعلام کرد که رفتارهای ایران را در خلیج فارس به دقت زیر نظر خواهد داشت و با توجه به آنچه «دوره عدم اطمینان» خوانده است، سطح هشدارها را برای نیروهایش در این منطقه افزایش خواهد داد (یورونیوز، ۱۵ مه ۲۰۱۸). اسکات ای استیرنی، فرمانده ناوگان پنجم آمریکا نیز درباره برگزاری مانورهای دریایی در اطراف ایران می‌گوید: «برگزاری مانورها بخشی از عملیات مبارزه با مین‌های دریایی ناوگان پنجم و مانور امنیت دریایی است، این مانورهای ترکیبی نشان می‌دهند که آمریکا و متحدان ما برای حصول اطمینان از آزادی حمل و نقل دریایی و روند آزاد تبادلات تجاری در هر جایی که قوانین بین‌المللی اجازه می‌دهند، آماده هستند.... با این که این مانورها در واکنش به اظهارات مقامات ایرانی درباره تنگه هرمز و خلیج فارس نیست اما متحدان آمریکا باید برای پاسخگویی به هر آنچه منافع ما یا کشتی‌هایمان را تهدید می‌کند، آماده باشند.... اقدامات ایران در سراسر این منطقه، بی‌ثباتی را گسترش می‌دهد و این امر به طرز قابل توجهی بر این منطقه تأثیر می‌گذارد» (خبرگزاری ایسنا، ۱۳۹۷/۱۰/۱۳). بر این اساس باید گفت ورود ناو هواپیمابر یو اس اس استینس در اواخر سال ۲۰۱۸ به خلیج فارس نیز برای تقویت قدرت عملیاتی آمریکا در منطقه بوده است.

از زمان تأسیس ناوگان پنجم، ایالات متحده نیروی دریایی قدرتمندی در خاورمیانه حفظ کرده است. هر ناو هواپیمابری مجهز به بالای ۷۵۰۰ پرسنل، یک حمل‌کننده، حداقل یک رزمناو، حداقل دو ناوشکن و یک باند شامل ۶۵ تا ۷۰ هواپیمای جنگی مجهز است. علاوه بر این، شمار نامعلومی از زیردریایی‌ها از منطقه عبور می‌کنند که از کلاهدک هسته‌ای و سلاح‌های متعارف نیز برخوردارند. به عنوان مثال، یک زیردریایی کلاس اوهایو می‌تواند تا دو جین موشک بالستیک بین‌قاره‌ای با قدرت تخریب بالا حمل کند. (Zenko, 2018: 18) علاوه بر این در سال ۲۰۱۲، کشتی یو اس اس پونس، به یک پایگاه شناور در خلیج فارس برای عملیات ضد مین، هلیکوپتر و مأموریت نیروهای عملیاتی ویژه تبدیل شد، در تابستان سال ۲۰۱۸، این شناور جای خود را به کشتی یو اس اس لوئیس بی پولر داد که بطور خاص به عنوان پایگاه

شناور ساخته شده است. این کشتی تقریباً به طور دائم در خلیج فارس شناور است و سکوی آمادگی نیروهای عملیاتی ویژه و به طور خاص یگان ویژه نیروی دریایی هستند (Zenko, 2018: 17).

مشخص گردید که استراتژی دولت ترامپ در خلیج فارس حفظ حضور سنگین و مشارکت عمیق جهت مهار ایران، حمایت از متحدین، کنترل منابع انرژی، تضمین ترانزیت و مبارزه با تروریسم است. هزینه‌های سنگین چنین استراتژی از یک طرف و انتقاد شخص دونالد ترامپ از چنین هزینه‌هایی موجب شده که در استراتژی وی رویکرد جدیدی نیز مورد توجه قرار گیرد: فواید فروش تسلیحات با توجه به منافع اقتصادی آن. ترامپ بسیاری از محدودیت‌های فروش سلاح را که در دوره اوباما اعمال شده بود برداشت (Zenko, 2018: 23). در نتیجه، در سال اول ریاست جمهوری ترامپ یعنی 2017، کل ارزش صادرات تسلیحات آمریکا به میزان ۸ درصد افزایش یافت (از ۷۶ میلیارد دلار به ۸۲ میلیارد دلار). (Hartung, 2018: 1)

علی‌رغم انتقاد ترامپ از حضور نظامی ارتش ایالات متحده در خاورمیانه، تعداد نیروهای ایالات متحده از زمان تصدی مقامش افزایش یافته است. این نشان دهنده دشواری در تغییر وضعیت موجود، به علت خطر گسست روابط با دولت‌های دوست در منطقه است. با وجود اینکه ترامپ معتقد است دولت‌های خاورمیانه عامل «ازهم گسیختگی و ضعف» ایالات متحده هستند و ایالات متحده باید نوعی بازپرداخت را دریافت کند یا اینکه نیروهای آمریکایی باید به خانه بازگردند، در ۱۸ ماه اول ریاست جمهوری او هیچ تغییر قابل ملاحظه‌ای در سیاست نظامی در مورد منطقه رخ نداد. او خواستار تغییر در رویکرد ایالات متحده شده بود، اما هیچ تغییری در سیاست‌هایی که در اولین سند استراتژی امنیت ملی و یا در استراتژی دفاع ملی پنتاگون در سال ۲۰۱۸ ارائه کرد دیده نشد. بر این اساس می‌توان بهتر برخی اقدامات دولت ترامپ نظیر خارج کردن برخی سامانه‌های دفاعی موشک پاتریوت از کویت و بحرین و یا غیبت چندماهه ناو هواپیمابر در خلیج فارس را درک کرد. این اقدامات ریشه در ذهنیت تجاری ترامپ برای صرفه‌جویی در هزینه‌ها و یا ابزاری برای گرفتن پول بیشتر از اعراب از راه تهدید آنها و دریافت پول بیشتر در ازای دفاع از آنها دارد. چارچوب استراتژیک دولت ترامپ در خلیج فارس را می‌توان به شکل زیر نشان داد:



### نتیجه گیری

خلیج فارس منطقه‌ای مهم و حیاتی در جغرافیای سیاسی و اقتصادی جهان به شمار می‌رود و قدرت‌های بزرگ همواره تلاش کرده‌اند بر این منطقه مسلط شوند. در این میان ایالات متحده بعد از خروج انگلیس نقش اصلی را به عنوان قدرت هژمون ایفا کرده است و دولت‌های مختلف استراتژی‌های گوناگونی را برای تأمین منافع آمریکا در این منطقه در پیش گرفته‌اند.

اسناد راهبردی دولت ترامپ حاکی از تداوم حضور سنگین و مشارکت عمیق ایالات متحده در خلیج فارس دارد که بیش از هر چیز با هدف مهار ایران و تهدیدات آن در خلیج فارس مستقر گشته‌اند. آمریکا خود را قدرت هژمون می‌داند و نمی‌خواهد تسلطی که بر منابع خلیج فارس دارد از دست بدهد لذا ایران را کشوری چالشگر و سرکش می‌نامد که بایستی مجازات شود. علاوه بر این ایران نبایستی موقعیت نظامی برتری نسبت به آمریکا و متحدانش در خلیج بیابد، در این راستا توسعه برنامه موشکی و هسته‌ای شدن ایران مغایر منافع هژمونیک آمریکا به شمار می‌رود.

برای آمریکا دیگر تروریسم اولویت اصلی در خاورمیانه نیست و اکنون تلاش خود را بیشتر صرف مقابله با نفوذ سایر قدرت‌ها و مهار ایران خواهد نمود. این استراتژی مستلزم حضور مداوم نیروهای نظامی آمریکا به ویژه نیروی دریایی این کشور در خلیج فارس است لذا خروج این نیروها تا سال‌های بعد نیز امری بعید به نظر می‌رسد. از طرف دیگر توان نظامی آمریکا در خلیج فارس بایستی به حدی باشد که ایران را از فکر بستن تنگه هرمز بازدارد. پیش‌بینی می‌-

شود حضور نیروهای آمریکا در برخی کشورها نظیر سوریه و افغانستان کاهش یابد اما حضور سنگین در خلیج فارس با توجه به حفظ منافع تداوم یابد. هزینه‌های این حضور نیز غالباً از راه فروش تسلیحات به کشورهای منطقه و تهدید آنها به خروج آمریکا تأمین خواهد شد. کما اینکه تاکنون دولت ترامپ بی سابقه ترین ارقام فروش تسلیحان نظامی به کشورهای عرب منطقه را به نام خود ثبت کرده است. در نتیجه باید گفت تا زمانی که خلیج فارس منبع اصلی انرژی در جهان هست، و سیاست جمهوری اسلامی هم بدون تغییر بماند و به طور کلی تا زمانی که خاورمیانه آبستن حوادثی بزرگ باشد، نیروهای نظامی آمریکا در خلیج فارس خواهند ماند.





## فهرست منابع

### الف) منابع فارسی

- ابوالحسن شیرازی، حبیب الله؛ مهریزی، مسعود آخوند (۱۳۸۶). «جایگاه منابع انرژی در امنیت خلیج فارس و امنیت آمریکا با توجه به الگوی امنیت مشارکتی»، فصلنامه علوم سیاسی، سال چهارم، شماره ۷، صص ۱۸۷-۲۱۱.
- ایکبری، جان جی (۱۳۸۸). «جهانی شدن به عنوان سلطه آمریکا» در: نظریه‌های جهانی شدن، ویراسته دیوید هلد و آنتونی مک گرو، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: چشمه.
- بیچرانلوئی، شیرزاد (۱۳۸۴). استراتژی حضور مستقیم آمریکا در خلیج فارس پس از پایان جنگ سرد، پایان‌نامه کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه شهید بهشتی.
- پیری سارمانلو، اژدر (۱۳۹۴). «ژئوپلیتیک خلیج فارس: تهدیدها و فرصت‌های فراروی جمهوری اسلامی ایران»، پژوهش ملل، دوره اول، شماره ۲، صص ۱-۷.
- حسینی، سیدمحمد (۱۳۹۵). «الگوی مداخلات سیاسی - نظامی ایالات متحده در خلیج فارس»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۳۰، صص ۷-۴۱.
- حمایتیان، احسان (۱۳۹۴/۹/۱۵). «سیاست خارجی آمریکا در قبال تروریسم و تأثیر آن بر امنیت خلیج فارس»، قابل دسترسی در نشانی: <http://www.habilian.ir>
- حیدری، ناصرالدین (۱۳۹۳). «اثر تهدیدزای گسترش سپر دفاع موشکی بر امنیت جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفدهم، شماره سوم، صص ۱۰۱-۱۳۴.
- خبرگزاری ایسنا (۱۳۹۷/۲/۵)، «کشورهای خاورمیانه باید هزینه حضور نظامی آمریکا را بپردازند»، ۵ اردیبهشت ۱۳۹۷، قابل دسترسی در: <https://www.isna.ir/news/97020502950>
- زیباکلام، صادق و جواد عرب عامری (۱۳۹۳). «منابع غیرمتعارف انرژی و جایگاه خلیج فارس در سیاست امنیت انرژی ایالات متحده»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و هشتم، شماره ۱، صص ۱۷۳-۱۹۸.
- عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۳). کتاب امنیت بین‌الملل «۱»: فرصت‌ها، تهدیدات و چالش‌های فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: موسسه فرهنگی و مطالعات و تحقیقات بین‌الملل ابرار معاصر.
- عسکرخانی، ابومحمد (۱۳۸۱). «رژیم‌های بین‌المللی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۵۷، صص ۱۷۹-۲۱۶.

موسوی، سید محمدعلی و اسفندیار خدایی (۱۳۹۵). «روابط آمریکا و چین در خلیج فارس: همکاری یا تقابل». فصلنامه روابط خارجی، سال هشتم، شماره اول، صص ۶۱-۸۸.

موسوی شفاهی، مسعود (۱۳۸۵). «جایگاه نفت خلیج فارس در سیاست انرژی و استراتژی امنیت ملی آمریکا». فصلنامه راهبرد، شماره ۳۹، صص ۶۳-۷۸.

میرشایمر، جان (۱۳۸۸). تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ، ترجمه غلامعلی چگینی‌زاده، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

واعظی، محمود (۱۳۸۹). «نقش قدرت‌های بزرگ در منطقه خلیج فارس و چالش‌های هژمونی آمریکا». فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال دوم، شماره ۶، صص ۷-۴۷.

یورونیوز (۲۰۱۸/۵/۱۵). «نیروی دریایی آمریکا سطح هشدار را در خلیج فارس افزایش داد». ۲۰۱۸/۰۵/۱۵، قابل دسترسی در:

<https://fa.euronews.com/2018/05/15/united-states-navy-increased-level-alertness-persian-gulf-period-uncertainty-jcpoa-trump>

ب) منابع انگلیسی

- Abizaid, J. P. (2006), "Hearing: Statement on the 2006 posture of the United States Central Command", **US Senate Armed Services Committee**, March 16, Available at: [http://www.globalsecurity.org/military/library/congress/2006\\_hr/060316-abizaid.pdf](http://www.globalsecurity.org/military/library/congress/2006_hr/060316-abizaid.pdf)
- BP (2018), "BP Statistical Review of World Energy", **British Petroleum Company**, Available at: <https://www.bp.com/en/global/corporate/energy-economics/statistical-review-of-world-energy.html>
- Brands, H., and P. Feaver. W. Inboden, P. D. Miller (2017), "Critical Assumptions and American Grand Strategy", **Center for Strategic and Budgetary Assessments** (CSBA). Available at: <https://csbaonline.org/research/publications/critical-assumptions-and-american-grand-strategy>
- EIA (2018), "World Oil Transit Chokepoints", **U.S. Energy Information Administration (EIA)**, Available at: <https://www.eia.gov/beta/international/regions-topics.php?RegionTopicID=WOTC>
- Elkind, J. (2010), "Energy Security, Call for a Broader Agenda", In: **Energy Security: Economics, Politics, Strategies and Implications**, Edited By: Carlos Pascual & Jonathan Elkind, Washington D.C: Brookings Institution Press.
- Encina, C.G. (2018), "The Trump Administration's National Security Strategy", **Elcano Royal Institute**, Available at: <http://www.realinstitutoelcano.org/wps/wcm/connect>.

- Gause, III, F. G. (2010), **The International Relations of the Persian Gulf**, New York: Cambridge University Press.
- Gholz, E., and D. Press (2010), "Footprints in the Sand", **The American Interest Magazine**, Vol.5, Issue.4, pp.59-67.
- Harvey, D. (2003), **The New Imperialism**, U.K: Oxford University Press.
- Hartung, William (2018), "Trends in International Arms Transfers, 2017", **SIPRI**, Available at: <https://www.sipri.org/publications/2018/sipri-fact-sheets/trends-international-arms-transfers-2017>
- Hajjar, Sami G. (2002), **U.S. Military Presence in The Gulf: Challenges And Prospects**, Carlisle, PA: US Army War College.
- Inbar, Efraim (2016), "Implications of US Disengagement from the Middle East", **Begin-Sadat Center for Strategic Studies (BESA)**, Mideast Security and Policy Studies No. 122, Available at: <https://besacenter.org/wp-content/uploads/2016/07/MSPS122.pdf>
- Keohane, Robert O., and Joseph S. Nye, (1977), **Power and Interdependence: World Politics in Transition**, Boston: Little, Brown.
30. Keohane, Robert O. (1984), **After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy**, Princeton: NJ: Princeton University Press.
- Kindleberger, Charles (1973), **The World in Depression, 1929-39**, Berkeley: University of California Press.
- Lake, A. (1994), "Confronting Backlash States", **Foreign Affairs**, Vol.73, No. 2, pp. 44-55.
- Lilli, Eugenio (2018), "Debating US Military Strategy in the Persian Gulf: What is the Way Forward?", **Revista Brasileira de Política Internacional(RBPI)**, Vol.61, No.1, pp.1-18.
- Kraig, Michael (2004), "Assesing Alternative Security Frameworks for the Persian Gulf", **Middle East Policy**, vol. 11, No.3, pp.139-150.
- Macris, J. R. (2012), "Why Didn't America Replace the British in the Persian Gulf?" In: **Imperial Crossroads: The Great Powers and the Persian Gulf**, edited by J. R. Macris, and S. Kelly, Naval Institute Press.
- Mearsheimer, J.J and Walt, S.M. (2016), "The Case for Offshore Balancing: A Superior U.S. Grand Strategy", **Foreign Affairs**, Vol. 95, No.4, pp.70-83
- Milner, Helen. (1998), "International Political Economy: Beyond Hegemonic Stability", **Foreign Policy**, No. 110, pp. 112-123.
38. Mohd. Noor Mat Yazid, (2015), "The Theory of Hegemonic Stability, Hegemonic Power and International Political Economic Stability", **Global Journal of Political Science and Administration**, Vol.3, No.6, pp. 67-79.
- Nuclear Posture Review 2018, Office of Security Deffence**, Available at: <https://media.defense.gov/2018/Feb/02/2001872886/-1/-1/1/2018-NUCLEAR-POSTURE-REVIEW-FINAL-REPORT.PDF>

- The National Defense Strategy Commission (2018), "Providing for the Common Defense: The Assessments and Recommendations of the National Defense Strategy Commission", **United States Institute for Peace**, 14 November 2018, Available at: <https://www.usip.org/publications/2018/11/providing-common-defense>
- Rovner, J., and C. Talmadge. (2014), "Hegemony, Force Posture, and the Provision of Public Goods: The Once and Future Role of Outside Powers in Securing Persian Gulf Oil", **Security Studies**, Vol. 23, No. 3, pp. 548–581.
- Strange, Suzan, (1987), "The Persistent Myth of Lost Hegemony", **International Organization**, Vol. 41, No.4, pp.551-574.
43. Department of Defense (2018), "**Summary of the 2018 National Defense Strategy of the United States of America**", Available at: <https://dod.defense.gov/Portals/1/Documents/pubs/2018-National-Defense-Strategy-Summary.pdf>
- Tang, Shiping (2011), **A Theory of Security Strategy for our Time**, New York: Palgrave Macmillan.
- Tenet, G. (2007), **At the Center of the Storm: My Years at the CIA**, New York: Harper Collins.
- US Department of Defense (2014), "Quadrennial Defense Review 2014", **US Department of Defense**, Available at: [http://archive.defense.gov/pubs/2014\\_quadrennial\\_defense\\_review.pdf](http://archive.defense.gov/pubs/2014_quadrennial_defense_review.pdf)
- The White House (1998), "National Security Strategy 1998", **The National Security Strategy Archive**, January 1998, Available at: <http://nssarchive.us/national-security-strategy-1998>
- The White House (2015), "National Security Strategy, February 2015", **SEAL of the President of the United States**, Available at: [https://obamawhitehouse.archives.gov/sites/default/files/docs/2015\\_national\\_security\\_strategy\\_2.pdf](https://obamawhitehouse.archives.gov/sites/default/files/docs/2015_national_security_strategy_2.pdf)
- The White House (2017), "National Security Strategy 2017", **The National Security Strategy Archive** December 2017, Available at: <http://nssarchive.us/national-security-strategy-2017/>
- Zenco, Micah (2018), **US Military Policy in the Middle East: An Appraisal**, Chatham house, **The Royal Institute of International Affairs**, 18 October 2018, Available at: <https://www.chathamhouse.org/publication/us-military-policy-middle-east-appraisal>